



## Jurisprudential Principles of the Obligation to Donate Organ<sup>1</sup>

Khaled Qafouri Al-Hassani<sup>1</sup> 

Mohammad Yahya Sharif Tab'e<sup>2</sup> 

Mohammad Mahdi Saeedi<sup>3</sup> 

1. Assistant Professor, Department of Fiqh and Usul, Al-Mustafa University, Qom, Iran.  
m\_qafory2005@yahoo.com

2. Level Four (PhD) of Qom Seminary, Qom, Iran (corresponding author).  
my12sharif@gmail.com

3. PhD student of Fiqh and Principles of Islamic Law, University of Tehran, Tehran, Iran.  
saidi.mahdi.moham@ut.ac.ir

### Abstract

Contemporary jurists have presented different viewpoints about the permissibility and impermissibility of organ donation according to the verses and narratives and the examination of jurisprudential texts. According to the findings of this study, the organ includes any part of the body such as cells, tissues, and bones along with meat. In addition, the primary ruling on organ donation is based on the principle of Ibahah (permissibility) because there is no reason for it to be haram (prohibited) and the title of loss is not true for any type of organ donation. In this research, by referring to the verses, narratives, rulings of reason and the taste of the Shari'ah, which is based on the verbal appearance of all the arguments, and its validity is a customary and documented matter according to the way of reason, the sufficient obligation of organ donation has been proven. By looking at a set of narratives such as narratives

---

<sup>1</sup> **Cite this article:** Qafouri-al-Hasani, Kh., Sharif Tab'e, M. Y., & Saeedi, M. M. (1402 AP). Jurisprudential foundations of the obligation to donate organs. *Journal of Fiqh*, 30(116), pp. 9-38. <https://doi.org/10.22081/jf.2024.67413.2708>.

\* **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran). \***Type of article:** Research Article

●**Received:** 22/09/2023 ●**Revised:** 24/12/2023 ●**Accepted:** 04/02/2024 ●**Published online:** 26/02/2024

regarding helping the believers, oppressing and humiliating a believer as a haram act, avoiding harm from the believer, taqiya (a precautionary dissimulation or denial of religious belief and practice), narratives of false swearing to save life, property and the believer, narratives of opening a corpse's stomach to remove the fetus, narratives about the prohibition of not answering the believer, as well as looking at the issue from the perspective of government jurisprudence and government ruling, it is confirmed that the sufficient obligation of organ donation to save the life of a Muslim and to meet the needs of a person who is living a difficult life is part of the religious will of Share'e (lawmaker).

### **Keywords**

Organ donation, the obligation to transplant organs, saving lives, the taste of Sharia.



## مبانی فقهی وجوب اهدای عضو<sup>۱</sup>

خالد غفوری الحسینی<sup>۱</sup> ID    محمدحیی شریف طبع<sup>۲</sup> ID    محمدمهدی سعیدی<sup>۳</sup> ID

۱. استادیار، گروه فقه و اصول جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

m\_qafory2005@yahoo.com

۲. دانش آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

my12sharif@gmail.com

۳. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران، تهران، ایران.

saidi.mahdi.moham@ut.ac.ir

### چکیده

فقیهان معاصر با توجه به آیات و روایات و بررسی متون فقهی، برداشتهای متفاوتی درباره جواز و عدم جواز اهدای عضو ارائه داده‌اند. بر اساس یافته‌های این پژوهش، عضو هر قسمتی از بدن مثل سلول، بافت و استخوان همراه با گوشت را شامل می‌شود؛ همچنین حکم اولیه اهدای عضو، اصل اباحه است؛ زیرا دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد و عنوان ضرر بر هر نوع اهدای عضوی، صادق نیست. در این پژوهش با استناد به آیات، روایات، حکم عقل و مذاق شریعت که بر ظهور لفظی مجموع ادله مبتنی است و حجیت آن، امری عرفی و مستند به سیره عقلاست، وجوب کفائی اهدای عضو ثابت شده است. با نگاه به مجموع روایت‌هایی مانند روایت‌های یاری‌رساندن به مؤمنان، حرمت ظلم کردن و خوار کردن مؤمن، دفع ضرر از مؤمن، تقیه، روایت‌های قَسَم دروغ برای حفظ جان، مال خود و مؤمن، روایت‌های شکافتن شکم میت برای خارج کردن جنین، روایت‌های نهی از اجابت نکردن مؤمن و همچنین با نگاهی به مسئله از منظر فقه حکومتی و حکم حکومتی، این اطمینان پیدا می‌شود که وجوب کفائی اهدای عضو برای نجات جان مسلمان و برای اجابت مضطری که در زندگی دشواری به سر می‌برد، جزو اراده تشریحی شارع است.

### کلیدواژه‌ها

اهدای عضو، وجوب پیوند اعضا، نجات جان، مذاق شریعت.

۱. **استناد به این مقاله:** غفوری الحسینی، خالد؛ شریف طبع، محمدحیی و سعیدی، محمدمهدی. (۱۴۰۲). مبانی فقهی وجوب اهدای عضو. فقه، ۳(۱۱۶)، صص ۹-۳۸. <https://doi.org/10.22081/jf.2024.67413.2708>

\* نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران) © نویسندگان  
• تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۳۱ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۲/۱۰/۰۳ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۵ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۲/۱۲/۰۷

## مقدمه

مسئله پیوند اعضا یکی از موضوعات مهم شرعی است که در زمان پیامبر ﷺ و حتی فقیهان سلف به شکل امروز مطرح نبود، اما با توجه به پیشرفت‌های علمی پزشکی و پیوند عمیقی که بین فقه اسلامی و امر سلامت انسان به وجود آمده است، حکم فقهی پیوند اعضا جزو دغدغه‌های بزرگ جوامع اسلامی شده و فقیهان معاصر با توجه به آیات، روایات و بررسی قواعد و متون فقهی برداشت‌های متفاوتی ارائه داده‌اند. برخی به عدم جواز پیوند اعضا معتقدند و بعضی دیگر با نوعی محدودیت و رعایت شرایطی آن را جایز می‌دانند. امروزه اهدای عضو در جوامع اسلامی نسبت به جوامع غربی، کمتر است. در این زمینه ایران در رتبه ۳۱ جهان تا سال ۲۰۲۲ قرار داشته است. میزان اهدای عضو در ایران ۷/۱ در میلیون، یعنی کمتر از ۱٪ موارد مرگ مغزی است و میزان اهدای عضو در ایران در مقایسه با ۳۴ در میلیون اسپانیا و ۲۰-۳۰ در میلیون اروپا و آمریکا آمار پایینی است (وبگاه انجمن اهدای عضو ایرانیان، آبان ۱۴۰۲) که این آمار نشان می‌دهد فقط درصد ناچیزی از افراد دچار مرگ مغزی کاندیدای اهدای عضو می‌گردند که این امر جوابگوی نیازمندان اهدای عضو نیست.

هرچند موانع و چالش‌های پیش روی اهدای اعضا با عوامل متعددی روبرو است، بخشی از این مشکلات به مبانی فقهی باز می‌گردد. یکی از این مبانی فقهی، حرام دانستن اهدای عضو است. فقیهان به‌رغم تلاش خود بر این پیش‌فرض بحث کرده‌اند که اصل اولی در اهدای عضو، حرمت است؛ اما در مواردی برای نجات جان انسان استثنائاً جایز است. البته بعضی پیوند عضو انسان زنده را در هیچ صورتی جایز ندانسته‌اند؛ به بیان دیگر در بحث اهدای عضو، همیشه مسئله به صورت دوران میان حرمت و اباحه مطرح شده است. پژوهش پیش‌رو نشان می‌دهد که طرح بحث پیش‌گفته، صحیح نیست. در واقع مفاد ادله‌ای که بر جواز اهدای عضو دلالت دارند، از جمله حفظ نفس محترم، بر وجوب کفائی آن دلالت دارند و به عبارت دیگر در بحث حاضر دوران میان حرمت و وجوب است؛ نه حرمت و جواز. مقاله پیش‌رو به اثبات و تبیین ادله فقهی وجوب اهدای عضو، می‌پردازد.

آنچه نگارندگان را به پژوهش در این زمینه ترغیب کرد، این نکته بود که در ایران آمار مرگ مغزی بسیار بالاست. از طرفی هر ساله متأسفانه حدود ۳۶۰۰ بیمار در فهرست انتظار اهدای عضو در ایران به دلیل نرسیدن به موقع عضو پیوندی فوت می‌کنند. مسئله اهدای عضو دارای ابهاماتی است، هنوز ابعادی دارد که به درستی بررسی نشده‌اند و مرز حکم حرمت، وجوب یا جواز اهدای عضو معلوم نیست. در حد امکان می‌بایست گستره حکم و مبانی فقهی آن به‌خوبی تبیین شود. هرچند در این زمینه مکلفان به حکم مرجع تقلید خود عمل می‌کنند؛ ولی منقح نمودن مبانی، با هدف کمک به فرایند قانون‌گذاری و اصلاح قوانین موجود پیوند اعضا در ایران، ضرورت پژوهش را بیش از پیش آشکار می‌سازد.

## ۱. پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر مطالعات حقوقی- فقهی قابل توجهی در مسئله اهدای عضو صورت گرفته است. در اینجا فهرستی از این پژوهش‌ها ارائه می‌شود.

### ۱-۱. کتاب

ساجدی، (۱۳۹۹)؛ قائینی، (۱۳۹۵)؛ اصغری و موسوی، (۱۳۹۶)؛ سلطانی، (۱۳۹۶)؛ مرتضوی، (۱۳۹۴)؛ حسینی، (۱۳۹۳)؛ آقابابایی، (۱۳۸۶)؛ لاریجانی، (۱۳۸۴)؛ نظری توکلی، (۱۳۸۱) و مؤمن قمی، (۱۳۷۲).

### ۲-۱. مقالات علمی پژوهشی

مقالاتی در زمینه پیوند عضو نوشته شده است که البته بیشتر احکام وضعی جواز پیوند عضو را بررسی کرده‌اند؛ اما هیچ‌کدام به تبیین مبانی فقهی وجوب اهدای عضو نپرداخته‌اند مانند: مسجدسرایبی و جباری، (۱۳۹۸). عباسی و کلهرنیا گلکار، (۱۳۹۲). حاتمی و مسعودی، (۱۳۹۱).

باید توجه داشت که هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به تبیین مبانی وجوب اهدای عضو و

تبیین ادله آن پرداخته است و پژوهش‌های پیشین، احکام وضعی جواز پیوند عضو را بررسی کرده‌اند؛ بنابراین مقاله پیش‌رو به طور مستقل به اثبات و تبیین ادله فقهی و جوب اهدای عضو می‌پردازد و ابعاد آن را مشخص می‌سازد و از این منظر دارای نوآوری است. مبادی تصدیقی نگارندگان مقاله آن است که برداشت عضو از جسد میت مسلمان به معنای توهین بدو نیست و ادله تحریم مثله و احترام بدن میت مسلمان از این موارد منصرف است. قلمرو و جوب دریافت عضو از اشخاص مختلف، در مقاله‌ای دیگر از همین نگارندگان بررسی شده است.

## ۲. مفهوم‌شناسی عضو

الف) عضو در لغت: این کلمه عربی از ریشه (ع ض و) است. لغت‌شناسان تعریف‌های مشابهی برای این مفهوم ارائه داده‌اند: عضو به قسمتی از بدن گفته می‌شود که استخوان به همراه گوشت است (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۶۸).

ب) عضو در اصطلاح: در فقه تعریف دقیقی از عضو ارائه نشده است. در باب‌های مختلف فقهی، مانند غسل مس میت، طهارت و نجاست اعضای بدن و باب دیه اعضا، فقیهان تعریف لغوی را مبنا قرار داده‌اند (عبدالرحمن، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۳۵)؛ برای مثال ایشان صدق عنوان عضو را بر «مو» نپذیرفته‌اند (دیلمی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۴۴)؛ اما در بحث اهدای عضو، معنای عام در نظر گرفته می‌شود و شامل سلول، بافت (نسج) و استخوان همراه با گوشت نیز می‌شود. امروزه با پیشرفت علم پزشکی، پیوند سلول‌های بنیادین تأثیر بسیار شگرفی در بهبود و نجات جان بیماران دارد. با توجه به پیچیدگی سلول‌های انسانی، در این نوشتار از آن هم به «عضو» تعبیر می‌شود. در مجمع فقه اسلامی نیز عضو را به معنای هر یک از اجزای انسان مثل بافت‌ها و... تعریف کرده‌اند (عاید الدیات، ۱۹۹۹م، ص ۲۰۱). در اصطلاح زیست‌شناسی و پزشکی، مفهوم عضو بر مجموعه‌ای از بافت‌ها یا یکی از واحدهای ساختمانی بدن که به طور هماهنگ با همدیگر برای اجرای یک عملکرد معین در کنار هم قرار گرفته باشند، اطلاق می‌شود (رواسی، ۱۳۸۸، ص ۸).

### ۳. مبانی وجوب اهدای عضو

آنچه در این پژوهش بررسی می‌شود، حکم ثانوی اهدای عضو است؛ زیرا حکم اولیه اهدای عضو به هیچ وجه نمی‌تواند وجوب باشد. بر اساس اصل اباحه، حکم اولی اهدای عضو اباحه است؛ زیرا دلیلی بر حرمت وجود ندارد. البته برخی کوشیده‌اند با استناد به دلایلی، حکم اباحه را نپذیرند و به ادله مختلفی تمسک جستند؛ از جمله: قاعده لا ضرر (خرازی، ۱۳۷۶، ج ۱۹، ص ۶۲؛ بحرانی، ۱۴۲۳ق، ص ۶۳)؛ حرمت مثله کردن (آزاد قزوینی، ۱۳۷۳، ص ۴۹)؛ حرمت خواری و هتک شخص دهنده عضو (نظری توکلی، ۱۳۸۱، ص ۹۱)؛ عدم ملکیت بر اعضای بدن (حیبی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۰۷)؛ حرمت تغییر در خلقت الهی (الغرة الداعی، ۲۰۱۲، ص ۹۴). در مطالعات پیش گفته در پیشینه پژوهش، دلایل حرمت اهدای عضو نقد و بررسی شده است؛ همچنین در پژوهش دیگری از نگارندگان این مقاله، این ادله به تفصیل نقادی شده است (شریف طبع، ۱۴۰۱) و در اینجا نقد و بررسی آن به دلیل خروج موضوعی از مقاله حاضر صورت نمی‌گیرد.

در این بخش از مقاله، حکم ثانویه برداشت عضو از اعضای بدن مسلمان بررسی می‌شود و دلایل وجوب اهدای عضو بیان می‌گردد. در ادامه می‌کوشیم وجوب کفائی اهدای عضو اثبات شود که یک حکم کلی است. مسئله اهدای عضو، فرض‌های بسیار متعددی دارد و نگارندگان مقاله در صدد استنباط حکم کلی مسئله و سپس تطبیق حکم کلی بر فرض‌های مختلف هستند. باید دقت داشت که این تطبیق از جهت تطبیق حکم بر موضوع، یعنی شبهه موضوعیه نیست که گفته شود کار فقیه نیست (محقق داماد، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۵۴)؛ بلکه در این مسئله، بررسی تطبیق موضوع کلی بر حکم کلی است؛ به عبارت دیگر موانع شرعی تطبیق فرض‌ها بررسی می‌شود و با نبود منع شرعی، وجوب اهدای عضو ثابت می‌گردد.

### ۳-۱. ادله وجوب اهدای عضو

در این بخش، ادله وجوب اهدای عضو از منظر آیات، روایات و عقل بررسی می‌شود.

## الف) بررسی آیات

آیه اول: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَن تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا» (نساء، ۲۹).

ظهور ابتدایی عبارت «لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»، نهی از خودکشی را تداعی می‌کند؛ اما وقتی عبارت «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» در ابتدای آیه نیز در نظر گرفته شود، آیه در این ظهور دارد که تمام مؤمنان را به صورت یک فرد واحد در نظر گرفته است. واژه «انفس» همه افراد جامعه مؤمنان را شامل می‌شود و مثل جمله قبل مؤمنان فرد واحد در نظر گرفته شده است؛ یعنی جان هر نفر، جان دیگر اشخاص جامعه است؛ بنابراین آیه مطلق است و شامل هم خودکشی و هم قتل غیر می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳۲۰).

مفهوم واحد دیدن جامعه مؤمنان در بسیاری از آیات دیده می‌شود. قرآن کریم گاهی از جامعه اسلامی به عنوان برادر نام می‌برد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (حجرات، ۱۰). این عبارت، جمله خبری است که به انگیزه انشاء بیان شده و افاده حصر آن هم تأکید بر انگیزه انشاء بودن است؛ همچنین آیه «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ» (نور، ۶۱) و عبارت «لَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ» (حجرات، ۱۱)، بدین معناست که شما «یک نفر» هستید و نه تنها برادر، بلکه به منزله جان یکدیگر هستید.

«لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»، یعنی جامعه اسلامی به منزله یک نفر واحد است و نباید به خود اهانت کند و خود را از میان ببرد یا حریم خویش را خدشه‌دار کند. تعبیر از إخوه بودن به انفس بودن، مراحل همبستگی و تعاملات اجتماعی جامعه را نشان می‌دهد؛ یعنی شما یک نفر هستید و همه شما یک جان دارید. به جانتان و خودتان احترام بگذارید و خودتان را مسخره نکنید. در سرگذشت قوم موسی عليه السلام پس از گوساله پرستی و ظلم به خویشان، از جانب خداوند متعال دستور آمد که «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» (بقره، ۵۴)؛ یکدیگر را بکشید. این بدان معنا نیست که هر یک خود را بکشد؛ بلکه بر کشتن یکدیگر نیز دلالت دارد. نتیجه اینکه نهی در آیه ۲۹ سوره نساء، بر نهی از کشتن خود و دیگری دلالت دارد (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، صص ۱۷۷ و ۳۴۹).

دیدگاه دیگر آن است که ظهور «انفسکم» در جان خود است؛ زیرا اضافه واژه



انفس» به ضمیر مخاطب این معنا را القا می‌کند و استعمال آن در معنای «انفس غیرکم» بی‌وجه است؛ زیرا غلبه وجودی و فزونی «دیگرکشی» نسبت به «خودکشی» نمی‌تواند منشأ انصراف این کلمه در معنای دیگرکشی باشد و در نتیجه استعمال آن در دیگرکشی مجازی است (قاسمی، ۱۳۹۹، ص ۱۷۶) و تنها بر نهی از خودکشی دلالت دارد (اردبیلی، بی‌تا، ص ۴۲۸).

در پاسخ به این دیدگاه می‌توان گفت اگر آیه شریفه، به صورت «لا تقتل نفسک» بیان شده بود، ظهور آن در نهی از خودکشی بود؛ همچنین در ادعای ظهور در خودکشی و دیگرکشی، از غلبه وجودی استفاده نشده است؛ بلکه از سیاق آیه و نیز استعمال «انفسکم» در دیگر آیات، معنای مطلق استفاده شده است.

به تعبیر دیگر ظهور آیه در حرمت اهلاک جان است و اطلاق آن شامل جان خود و دیگری می‌شود. در نتیجه هر عملی که سبب مرگ شود، حرام است. اگر کسی تنها راه زنده ماندنش اهدای عضو است و عمل اهدای عضو را نپذیرد، مرتکب حرام شده است؛ همچنین اگر شخصی با اهدای عضو، در صورتی که اهدای عضو خطر و ضرری برای وی نداشته باشد، بتواند جان فردی را نجات دهد و از مرگ وی جلوگیری کند، ولی انجام ندهد، به عمل حرام مبادرت ورزیده است؛ زیرا کار او اعانه بر قتل مسلمان به شمار می‌آید. البته باید به شکل خیلی روشنی باشد؛ یعنی ترک فعل نجات جان، از نظر عرفی، مقدمه قتل نفس شمرده شود و عرف او را شریک در مرگ بداند؛ همچنان که برخی از فقیهان بیان داشته‌اند هر شخصی، توانایی نجات فردی را از هلاکت داشته باشد، ولی او را نجات ندهد، مرتکب حرام شده است و گناه کرده است. البته دیگر ضمان ندارد (نجفی، ۱۹۸۱ق، ج ۴۳، ص ۱۵۳).

آیه دوم: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ» (مائده، ۳۲).

در این آیه کشتن یک نفر به منزله کشتن همه مردم در نظر گرفته شده و احیا و زنده کردن یک نفر نیز به مثابه احیای همه مردم بیان شده است. مفسران در تفسیر این

تشبیه، وجوه مختلفی برشمرده‌اند (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۸۹). این یک حقیقت اجتماعی تربیتی است که کسی که قدرت دارد و انسان مظلومی را به قتل می‌رساند، این آمادگی را دارد که در صورت مهیا بودن شرایط، دیگر انسان‌ها را نیز نابود کند؛ همچنین کسی که به خاطر عاطفه انسانی، فردی را از مرگ نجات می‌دهد، می‌تواند این عمل را در مورد هر بشری جاری سازد. چه بسا بتوان گفت قتل یک نفر، بی‌اعتنایی به مقام انسانیت و سلب امنیت از همه مردم است (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۱)؛ یعنی بشریت از یک سنخ و جنس هستند و انسان‌ها در این گوهر انسانیت، شریک‌اند. به نظر می‌رسد این تفسیر صحیح باشد و آیه چیزی فراتر از تشبیه است (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۲۸۹).

واژه احیا، به معنای زنده کردن نیست؛ بلکه با نجات دادن به حیات فرد، استمرار می‌بخشد؛ همان‌گونه که طیب با مریض خود رفتار می‌کند. البته در روایات، واژه احیا به معنای احیای معنوی نیز به کار رفته است (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، صص ۲۱۰ - ۲۱۱).

بخش دوم آیه بر وجوب حفظ نفس دیگران دلالت می‌کند؛ یعنی جایی که زمینه احیا وجود دارد و شخص در معرض هلاکت است؛ مثل غرق شدن که نجات دادن او واجب است. برای روشن شدن چگونگی دلالت آیه بر وجوب، باید گفت: قرآن به هنگام بیان عظمت، بزرگی و اهمیت برخی امور، به جای تعبیر از عذاب‌های بزرگ و پاداش‌های خیره‌کننده به بیان بزرگی خود عمل می‌پردازد تا از این راه به بزرگی قبیح یا حسن آن اشاره کند. ادبیات قرآن چنین نیست که برای افعال واجب و ضروری یا قبیح و منکر، تنها از الفاظ امر، نهی یا وعده و وعید اخروی استفاده می‌کند؛ بلکه در برخی موارد با ذکر تمثیل و تشبیه، بزرگی آن کار را توصیف می‌کند تا مخاطب به تصویری درست از آن فعل برسد؛ برای مثال در جایی که جای ذکر عذاب اخروی تنها به همین بسنده کرده است که «ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَشْتَبِعُوا وَيُلْهِمُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (حجر، آیه ۳) یا در جای دیگر درباره منکران نبوت می‌گوید «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرُّهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» (انعام، ۹۱)؛ نیز در برخی آیات، ذکر عذاب اخروی پس از توصیف‌های دیگری آمده است؛ همانند «إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُرَكِّبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران، ۷۷). از این

قبیل آیات آشکار می‌شود که ادبیات قرآنی در بیان قبح یا حسن یک عمل، تنها به صورت ادبیات امر و نهی یا زبان اخلاقی حسن و قبح نیست. ساختار بیان واجبات اخلاقی و ایمانی و منهیات اخلاقی و ارزشی، در ادبیات و الفاظ فقهی و حقوقی مشهور منحصر نیست. ذکر عذاب، یکی از راه‌های بیان قبح عمل است و بیان ثواب‌های اخروی نیز یکی دیگر از راه‌های بیان اعمال صالح است. در آیه مورد بحث وقتی قتل انسان مساوی قتل همه بشر تلقی شده است و تلاش برای حیات‌بخشی به یک انسان، مساوی احیای همه بشر تصویر شده است، این امر اهمیت شگرف این عمل نزد خداوند را نشان می‌دهد. این نوع بیان، چه‌بسا در نگاه حقوقی و فقهی مشهور، فاقد ادبیات الزام باشد؛ ولی طبق فرهنگ قرآن و ادبیات وحی، اگر دال بر وجوب نباشد، دست کم به وجوب و ضرورت نجات جان انسان اشاره دارد. آیا معقول است نجات جان انسان نزد خداوند با نجات جان همه بشر برابر باشد؛ ولی هیچ‌گونه الزام و ضرورتی در این کار نباشد؟ آیا معقول است تلاش برای حفظ نفس، مساوی حفظ نسل بشر باشد؛ ولی این کار هیچ‌گونه وجوب و ضرورتی نداشته باشد؟ از این رو شارع، بر مکلفان واجب کفایی می‌داند که جان دیگران را نجات دهند.

### ب) مذاق شریعت

در جایی که دلیل خاص و عام اجتهادی در مسئله وجود نداشته باشد، می‌توان به مذاق شریعت استناد کرد. اما دیدگاه نویسندگان این نوشتار در تعریف مذاق شریعت با دیدگاه عالمان اهل سنت (المیساوی، بی‌تا، ص ۴۹) و برخی از فقیهان امامیه متفاوت است (مرکز اطلاعات و منابع اسلامی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۷۱۵). به باور نویسندگان، مفهوم مذاق شارع، یک اصطیاد عرفی از مجموع ادله نقلی در یک موضوع خاص است؛ یعنی استظهاری از ادله که شاید در تک‌تک ادله نقلی بیان نشده باشد؛ اما اگر ادله به صورت مجموع مورد مذاقه و مشاهده قرار گیرد، عرف خاص و عام به چنین ظهوری اقرار و اعتراف خواهد کرد؛ بنابراین مذاق شریعت، به دست آوردن قیاس اولویت (اصفهان‌ی، ۱۴۰۴ق، ص ۳۸۶)، تنقیح مناط (حکیم، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۰۱)، مقاصد الشریعه (علی‌دوست، ۱۳۸۸، ص ۶۹)، یا

استحسانات علوم تجربی نیست؛ بلکه به نوعی تجمع ظنون زاییده از متن و ظهور لفظی است و جدای از آن نیست؛ از این رو حجیت آن بازگشت به حجیت ظواهر دارد که امری عرفی و مستند به سیره عقلاست (صدر، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۱۸۰). در واقع فقیه از مجموع روایات اطمینان پیدا می‌کند که شارع، یک گزاره را در نظر دارد و اراده تشریحی او بدان تعلق گرفته است. این گزاره آن چنان واضح است که اگر برای عرف خاص و عام بیان شود، بی‌شک صحت آن را تصدیق می‌کنند و اگر شارع این فهم عرفی را قبول نداشت و راضی بدان نبود، می‌بایست آن را تخطئه می‌کرد؛ اما چنین تخطئه و ردی از سوی شارع وجود ندارد و با نبود ردع شارع، حجیت آن گزاره ثابت می‌شود. همان‌گونه که دلالت اقتضا و تنبیه، اصطیاد از ادله خاص است (مظفر، ۱۴۳۰ق، ج ۱، صص ۱۲۰-۱۲۵).

روایت‌های مرتبط با موضوع را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد. روایت‌هایی که یاری‌رساندن به یکدیگر را سفارش می‌کنند و حتی با وعده پاداش ترغیب‌گر هستند و دسته دوم، روایت‌هایی که گوشزد می‌کنند کمک‌نکردن به افراد محتاج در حال قدرت بر کمک، عذاب اخروی را در پی خواهد داشت. مجموع این دو دسته روایت انسان را به وجوب دفع ضرر از مؤمن حتی در صورتی که به مرز هلاکت هم نرسد، دلالت می‌کند و به ظاهر اهدای عضو یکی از مصداق‌های وجوب دفع ضرر از انسان است.

**دسته اول روایات:** در این دسته از احادیث، پیشوایان معصومین علیهم‌السلام با تشویق و تأکید فراوان، به یاری مؤمنان امر کرده‌اند تا از آنان دستگیری کنند و حاجت آنان برآورده شود؛ همچنین تأکید شده است که نباید گذاشت مؤمن به خفت و خواری کشیده شود و باید در حد توان از وی دفع ضرر کرد. تعداد این دسته از روایت‌ها بسیار است که محقق را از بررسی سند روایات بی‌نیاز می‌کند و با تأمل به اطمینان صدور روایات از اهل بیت علیهم‌السلام پی می‌برد؛ برای نمونه چند حدیث ذکر می‌شود:

۱. **روایات یاری‌رساندن به مؤمنان:** از جمله احادیث سفارش به یاری‌رساندن به

مؤمن تشنه کام (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۹۳)، سفارش به رفع حاجت مؤمن (کلینی، ۱۴۰۱ق،

ج ۲، ص ۱۹۷)، سفارش به تلاش برای کمک‌رسانی به مسلمانان (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۴،

ص ۵۰)، برتری برآوردن نیاز مؤمن بر آزادسازی هزار برده (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۵۰).

۲. **روایات حرمت ظلم کردن و ذلیل کردن مؤمن:** در این موضوع، روایت‌ها بسیار فراوان است (عاملی، بی‌تا، ج ۱۲، صص ۲۰۳-۲۰۷). در اینجا تنها به یک روایت صحیح بسنده می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مسلمان، برادر مسلمان است. به او ظلم نمی‌کند، خوارش نمی‌سازد و به او خیانت نمی‌کند» (عاملی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۰۴). روشن است هنگامی که برادر مؤمن نیاز شدیدی داشته باشد و در وقت حاجت از وی دستگیری نشود، دستگیری نکردن از او مصداق بارز خوار کردن اوست. البته حکم اولی اهدای عضو، اباحه است. اگر اصل اباحه قبول نشود، این گونه روایت‌ها برای وجوب کفایی اهدای عضو در صورت نیاز شدید قابل استناد نیست.

۳. **روایات دفع ضرر از مؤمن:** از جمله احادیث وجوب نصح و خیرخواهی برای مؤمن (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۲۰۸؛ عاملی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۳۸). در این روایت‌ها عبارت «نصح» از نظر معنای لغوی، از معنای خلوص و صدق گرفته شده است؛ اما به نظر می‌رسد یکی از مصادیق بارز معنای مورد نظر، دفع ضرر و دفع حوادث ناگوار از مؤمن باشد (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۹، ص ۱۴۲). آیت‌الله خوئی درباره این دسته از روایت‌ها می‌فرماید: این روایت‌ها هر چند زیادند و اعتبار دارند، ناظر به مسائل اخلاقی هستند؛ پس باید حمل بر استحباب شوند؛ چون اگر کسی به وجوب نصیحت به نحو مطلق قایل شود، این امر مستلزم عسر و حرج شدید خواهد گردید (خوئی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۵۰). در پاسخ می‌توان گفت حکم به وجوب تا جایی است که باعث حرج نگردد؛ یعنی نصیحت کردن به معنای عام آن که دفع ضرر و حوادث ناگوار از مؤمن را شامل شود، واجب است؛ اما اگر مکلف، به حسب مورد به عسر و حرج برسد، وجوب تکلیف دفع ضرر از مؤمن از وی برداشته می‌شود (آصفی، ۱۳۸۱، ج ۳۱، ص ۱۴).

۴. **روایات تقیه:** تقیه یکی از مسلّمات مذهب تشیع است و احادیث فراوانی در این زمینه وارد شده است (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۲، صص ۲۱۷-۲۲۶). ظاهر تعلیل وجوب تقیه که در روایت‌ها بدان اشاره شده است و معیار تقدم تقیه بر هر فعل واجب یا حرامی

است، حفظ جان است و توجیهی برای نابودی جان وجود ندارد؛ چه از راه اسباب طبیعی باشد یا غیر آن. البته این نوع تقیه با تقیه مداراتی متفاوت است که علت آن مدارای با مخالفان است (خمینی، ۱۴۲۰ق، ص ۷).

## ۵. روایات جواز قسم دروغ برای حفظ جان و مال خود و حفظ جان و مال

**مؤمن دیگر:** روایت‌هایی که در جوامع حدیثی با عنوان پیش گفته، دال بر جواز قسم دروغ برای حفظ جان و مال خود و مؤمن آمده است (عاملی، بی‌تا، ج ۲۳، صص ۲۲۴-۲۲۶)؛ برای مثال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «برای نجات برادرت از قتل، به خدا قسم دروغ یاد کن» (عاملی، بی‌تا، ج ۲۳، ص ۲۲۵).

## ۶. روایت‌های شکافتن شکم مادر مرده: احادیثی که بر وجوب شکافتن شکم

مادر مرده، برای نجات فرزند زنده یا وجوب قطعه قطعه کردن جنین مرده برای خروج از رحم مادر و نجات جان او دلالت دارد (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۳، ص ۱۵۵).

اگر دلالت روایت‌های پیش گفته جداگانه بررسی شود، به تنهایی یارای اثبات وجوب اهدای عضو را ندارند؛ اما توجه به این دسته از روایت‌ها به همراه دسته دوم که به شرح ذیل است و با توجه به مفهوم مذاق شریعت اسلام، یعنی اصطیاد عرفی از مجموع ادله نقلی در این موضوع با لحاظ قید مجموع، موجب اثبات مدعا، یعنی وجوب کفایی اهدای عضو خواهد گشت.

## دسته دوم: روایت‌های نهی از اجابت نکردن مؤمن: در این دسته از اخبار،

پیشوایان معصوم علیهم السلام برای کسانی که به افراد نیازمند در حرج شدید کمک نمی‌کنند، ضمانت اجرایی اخروی شدیدی را وضع می‌کنند. این نشان از اهمیت این وظیفه مکلف در قبال مکلف دیگر است.

## ۱. روایات وجوب اجابت مضطر: روایت‌های وارد شده در این زمینه بر وجوب

اجابت مضطر دلالت می‌کند. عموم این دلیل شامل محل بحث می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: هر کسی صدای استغاثه‌ای که از مسلمانان درخواست کمک می‌کند، بشنود و اجابت نکند، مسلمان نیست (عاملی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۱۴۱).

## ۲. بررسی دلالت: آنچه از این احادیث استظهار می‌شود آن است که بر مسلمان

واجب است تمام تلاش خود را برای نجات شخص در حالت استغاثه‌ای که نیاز مبرم دارد به کار بندند تا او را از اضطراب رهایی بخشند؛ از این رو اگر برخی از مسلمانان می‌توانند با اهدای عضو، برای نجات جان کسی یا نجات بیمار در حرج، او را از این وضعیت خارج کنند، درحالی‌که ضرر قابل ملاحظه‌ای نمی‌بینند، بر آنان واجب کفایی است که آن کار را انجام دهند. البته زمانی از روایات اجابت مضطر می‌توان وجوب را برداشت کرد که اصل اهدای عضو، امری مباح باشد؛ یعنی جواز با ادله دیگر ثابت شود. سپس در مقام اجابت مضطر، اهدای عضو واجب می‌شود. این نوشتار بر آن است تا اثبات کند که وجوب کفایی دفع ضرر از مؤمن، در نجات جان وی منحصر نیست؛ بلکه شامل کمتر از نجات جان نیز می‌شود.

۳. **روایات وجوب اهتمام به امور مسلمانان:** پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: کسی که در شبانه‌روز، اهتمامی به امور مسلمانان نداشته باشد، از مسلمانان نیست (عاملی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۳۳۷). بیان روایت به شکلی است که حمل آن بر استجاب صحیح به نظر نمی‌رسد و ظهور آن در وجوب اهتمام به امور مسلمانان مانند روایت‌های گذشته است.

۴. **جزای توانگری که حاجت مؤمن را برنیآورد:** امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هرگاه مؤمنی دیگری را از شیئی که بدان محتاج است منع کند، درحالی‌که به اعطای آن از نزد خود یا دیگری قادر است، خداوند روز قیامت او را در حالی که روسیاه است و از دو چشم نایینا و دو دستش به گردنش آویخته است، محشور می‌گرداند و به او می‌فرماید: این شخص کسی است که به خدا و رسولش خیانت کرده است. سپس امر می‌شود که به آتش افکنده شود (عاملی، بی‌تا، ج ۱۶، ص ۳۸۷).

۵. **حرمت اعانت بر قتل با سخن:** امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر کس که به اندازه نیم کلمه به قتل مؤمنی کمک کند، روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که بین دو چشم او نوشته شده است: «مأیوس شده از رحمت خداوند» (کلینی، ۱۴۰۱ق، ج ۲،

ص ۳۶۸). حتی برخی فقیهان بر اساس این حدیث فتوا داده‌اند (طوسی، ۱۳۵۱ق، ج ۶، ص ۲۸۵). به نظر برخی فقیهان، ترک یاری‌رساندن به مسلمان گرفتار در مهلکه‌ای که جان‌ش در خطر است، کمک به مرگ اوست؛ بنابراین به موجب این حدیث، ناظری که یاری‌رساند، مشمول عقاب شدید اخروی قرار می‌گیرد. تعیین چنین ضمانت اجرایی نشان الزام و تکلیف مذهبی او به نجات‌دادن است.

بنابر احادیث پیش‌گفته هر انسانی مکلف به یاری‌رساندن به همنوع خود است؛ یعنی وی از لحاظ مذهبی «ملزم» به نجات است؛ نه اینکه صرفاً سفارش بدان شده باشد و نیز با توجه به مصادیق مختلف حالت ضرورت و اضطرار، روشن می‌شود که در اسلام به حالت اضطرار و ضرورت دیگران بسیار توجه شده است و در صورتی که تنها راه خارج کردن بیمار از مرگ یا زندگانی دشوار اهدای عضو باشد، چنین عملی واجب کفایی است. اسلام آزادی فردی را به صورت مطلق رها نکرده و به آن بها نداده است. شخصی که ناظر حادثه یا یاری‌رسان بالقوه است، در انتخاب یاری‌رساندن یا نرساندن آزاد نیست و مکلف به نجات است. شخصی که در معرض هلاکت است نیز نمی‌تواند آزادی داشته باشد و برای نجات جان خود هیچ اقدامی نکند. اینکه نسبت به عضو جداشده از میت، باید دیه پرداخت گردد (گلپایگانی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۴۳)؛ یا خیر؟ (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۴۴۰) ما را از مدعا دور نمی‌کند؛ بلکه تا زمانی که حرج پدید نیاید، وجوب کفائی اهدای عضو به حال خود باقی است.

### ج) فقه حکومتی

در ترکیب فقه حکومتی، واژه «حکومتی» پیش از آنکه وصف احکام فقهی باشد، وصف خود فقه به‌مثابه یک دانش است (مشکانی، ۱۴۰۰، ص ۵۷). «فقه حکومتی، فقهی است که تبیین الگوی نظام اسلامی در ایجاد روابط گوناگون اجتماعی و مدیریت و هدایت و کنترل آن بر اساس شریعت الهی اسلام را بر عهده دارد» (اراکي، ۱۴۰۰ق، ج ۱، ص ۷۱). در فقه حکومتی، استنباط و تبیین احکام فقهی از زاویه نگاه به شخص مکلف، به صورت فردی نیست. موضوع فقه حکومتی مکلف کلان و جامعه است. عصیان و امتثال



امر و نهی‌ها نیز با یک فرد تحقق پیدا نمی‌کند؛ بلکه اجتماعی است. فقه حکومتی بر اساس تلازمی است که بین مجموعه‌ای از احکام شرعی و حکم شرعی دیگر ناظر به روابط جامعه پدید می‌آید. یکی از این موارد شناخت نظامات اسلام و تعریف احکام در زیرمجموعه آن نظام اسلامی است.

**مراتب نظام:** در فقه اسلامی برای «نظام» تعریف‌های گوناگونی بیان شده است: ۱. «سامان داشتن زندگی و معیشت مردم»، (نائینی، ۱۴۲۴ق، ص ۳۹؛ شریعتی، ۱۳۹۴، ص ۲۵۲)؛ ۲. «کیان کشور اسلامی و مسلمین» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۴۷) که از آن با تعبیر «بیضة الاسلام» در کتاب‌های فقهی یاد می‌شود (خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۱۷)؛ ۳. «حکومت یا رژیم سیاسی موجود» که از آن به «دولت» هم تعبیر می‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۹). البته ممکن است امروزه کاربست واژه دولت رهن باشد و تمام مقصود را نرساند؛ از این رو منظور در اینجا ابزار اجرای حاکمیت است که رئوس قوا، یعنی مجریه، قضائیه، مقننه و همچنین دستگاه‌های دولتی که اجرای یکی از شئون حاکمیت را دارند، شامل می‌شود (ملک‌افضلی، ۱۳۹۹، ص ۴۳)؛ ۴. «خرده‌نظام‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی» (ملک‌افضلی، ۱۳۹۹، ص ۴۶)؛ ۵. «نظام اسلام» یا دین که در روایات به «نظام‌الأمه» و «نظام‌الملته» نیز تعبیر شده است.

در ترازوی تشخیص و ترجیح مصلحت، مصلحت حفظ نظام نوع انسان‌ها بر بسیاری از مصالح مقدم می‌گردد (علی‌دوست، ۱۳۸۸، ص ۵۴۰). در مسئله اهدای عضو، در وهله اول اثبات می‌شود که حفظ هر یک از این خرده‌نظام‌ها واجب است و اختلال نظام سلامت حرمت دارد. سپس اثبات می‌شود که عدم وجوب اهدای عضو موجب اختلال نظام سلامت می‌گردد یا وجوب اهدای عضو، مقدمه حفظ نظام سلامت است. برای اثبات رابطه علیت میان اهدانکردن عضو و اختلال نظام سلامت، کافی است تعداد جان‌باختگان در کشور به دلیل اهدانکردن عضو و در انتظار نوبت اهدای عضو بودن، تأثیر این مرگ و میرها بر کاهش فرزندآوری و کاهش جمعیت امت اسلامی بررسی شود تا معلوم گردد فوت نیازمندان به اهدای عضو در حدی است که اختلال نظام پیش آورد. برای تقریب به ذهن، فرض کنید بیمارستان‌های ایران بانک خون نداشته باشند و

نتوانند به بیماران اورژانسی خون برسانند. حال فرض کنید در این جامعه کسانی با اینکه ضرر و حرجی به آنها نمی‌رسد و حتی در قبال پول هم به اهدای خون راضی نباشند. واردات خون نیز به دلیل آلودگی احتمالی آنان به ویروس‌ها ممکن نباشد. چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ به یقین در نظام سلامت کشور اختلال پیش می‌آید. در این صورت اهدای خون، واجب کفایی است. خون هم طبق تعریف عام یادشده در مقاله، عضو محسوب می‌شود. برای هر عضو باید به صورت جداگانه اختلال نظام بررسی گردد. تطبیق این مصادیق بر قواعدی همچون قاعده حفظ نظام، ضرورت، وجوب تقدیم اهم بر مهم می‌تواند جزو دلایل وجوب اهدای عضو باشد. این مسیر در فقه حکومتی پیمودنی است و می‌تواند به استنباط حکم شرعی منتهی شود. لازم نیست این نحوه استنباط را حاکم شرع یا ولی فقیه صورت دهد؛ بلکه هر فقه‌دان زبردستی می‌تواند در این طریق، استنباط حکم کند. البته اگر فتاوا خود مختلف باشد و اختلال نظام ایجاد کند، فتوای ولی فقیه مقدم خواهد شد (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۱۶، ص ۳۶۰).

#### د) حکم حکومتی

ماهیت حکم حکومتی یا حکم ولایی و نظامی (صافی گلپایگانی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۱۳) با دیگر احکام فقهی متفاوت است؛ زیرا فتوا فقط از حکم خدای متعال در یک مسئله خبر می‌دهد؛ حال آنکه حکم، انشای تریخیس یا لزوم است در مسائل اجتهادی و غیر آن، از چیزی که مردم در آن نزاع دارند و به معاش و زندگی‌شان مربوط می‌شود (شهید اول، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۴). به تعبیری در حکم حکومتی، سخن بر سر استنباط از ادله شرعی، برای ثبوت حکم برای موضوع نیست؛ بلکه کارشناسی موضوعی و تطبیق حکم را نیز در بر دارد؛ مانند: تشخیص میرزای شیرازی در استعمال تنباکو در زمانی خاص که موجب تقویت ایادی کفر می‌شد. ماهیت احکامی که به صورت فتوا هستند، به همان شکلی است که در مراحل به صورت اقتضا، انشاء، فعلیت و تنجز بیان می‌شود (خراسانی، ۱۴۲۹ق، ص ۷۰)؛ اما در حکم حکومتی، مصلحت آن حکم فعلی که وجود داشته است، هنوز وجود دارد و فرقی نکرده است. اما وقتی مصالح دیگر در میان است، حاکم شرع به اجرای آن مصالح

موظف است. حاکم زمانی که می‌بیند عملی مباح است، ولی اباحه این عمل به یک مصلحتی همچون حفظ نظام ضربه می‌زند، در اینجا حکم حکومتی صادر می‌کند و حکم حکومتی بر طبیعت حفظ نظام حمل می‌شود؛ از این رو به محض اینکه مسئله حفظ نظام حل شود، زمان عمل به حکم حکومتی نیز تمام می‌شود و فعلیت آن حکم شرعی سابق، پابرجاست.

یکی از اعتبارات شارع، همچون وجوب نماز و روزه، ولایت حاکم است. اصل ولایت و حکومت حاکم یا ولایت فقیه در فقه شیعه مسلم است؛ ولی اختلاف موجود بر سر حدود دایره ولایت فقیه است (واعظی، ۱۳۸۵، ص ۱۴۷)؛ اما نظریه مبنا، ولایت مطلقه فقیه است (خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۶)؛ چون ولی فقیه بر جامعه اسلامی ولایت دارد، ضروری است در مورد رفتارهایی که به مصلحت جامعه اسلامی است، تصمیم بگیرد. در این فرض، اراده ولی فقیه، جانشین اراده و رضایت کسانی می‌شود که بر آنان ولایت دارد (قاسمی، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۵۱۹)؛ از این رو اگر او بداند که بیماران مسلمان با پیوند عضو بهبود پیدا می‌کنند و این نیاز در جامعه، به یک ضرورت تبدیل شده باشد، می‌تواند به علت مصلحت امت اسلامی حکم دهد که اعضای جسم مردگان مغزی یا دیگر اموات به بیماران اهدا شود.

#### ه) حکم عقل

بسیاری از فقیهان شیعه حکم و وجوب نجات جان انسان را حکم عقل دانسته‌اند و گفته‌اند: وجوب حفظ نفس، یک مسئله عقلی است (اردبیلی، بی‌تا، ص ۲۳؛ نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۲۹۱) تا آنجا که بعضی آن را از یقینات دانسته‌اند (بهبانی، ۱۴۱۷ق، ص ۷۳۳). از منظر عقل، حفظ حیات انسان، حسن ذاتی دارد و هرگونه آسیب‌زدن به حیات خود، قبیح است. در جایی که امر دایر است میان ازدست‌دادن نفس یا ازدست‌دادن مصالح و مفاسد دیگر، همین حکم جاری است و تفاوتی بین جان خود و دیگری قایل نمی‌شود. عقل می‌تواند مطلوبیت شارع را درک کند و تنها راه تشخیص مطلوب شارع، صدور فرمان و اوامر نیست. برای اثبات این مدعا توجه به مقدمات ذیل لازم است:

**الف) طریقت داشتن امر، برای وجوب اهدای عضو:** برای درک وجوب اهدای عضو نیازی نیست که مستقیم در پی امر شارع باشیم؛ بلکه در تمامی انشائات، مولا از انشای خود هدف و غرضی دارد که همان علم او به مصالح و مفاسد است. این غرض، داعی انشاء و اعتبار حکم در نفس شارع است و این اعتبار به وسیله یکی از قالب‌های عرفی به مکلف ابراز می‌گردد و پس از ابراز، مکلف آن را اطاعت یا عصیان می‌کند. بیان امر توسط شارع صرفاً قالب و طریقی برای ابراز انشاء است و این طریقی، طریقی منحصر نیست؛ بنابراین طریقی بودن امر، یعنی مکلف باید برای انتساب عمل به شارع حجت داشته باشد و این حجت همان‌گونه که می‌تواند به سبب امر داشتن عمل احراز شود، می‌تواند به جهت‌های دیگری نیز حاصل شود. برای اثبات طریقی بودن امر به دو مقدمه نیاز است:

**مقدمه اول: لازم نبودن آمدن مطلوب در متعلق امر:** مکلف از طریقی امر به یک شیء که محصل غرض شارع است، علم پیدا می‌کند و لزومی ندارد که متعلق امر، محصل غرض با تمامی قیود و شرایط باشد؛ یعنی شارع همان‌گونه که ممکن است محصل غرض را به عنوان متعلق امر قرار دهد، ممکن است مقدمات، آثار یا ملازمات آن را به عنوان محصل غرض قرار دهد. مهم آن است که این مطلب به مکلف منتقل شود و چگونگی انتقال نیز به چند شکل قابل تحقق است: ۱. شارع به اسباب امر کند و مسبب مطلوب او باشد؛ ۲. به مسبب امر کند و سبب مطلوب او باشد؛ ۳. به ملازمات آن امر کند و خود شیء مطلوب او باشد (بروجردی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۸).

**مقدمه دوم: انواع مدخلیت اشیا در مأمور به:** مدخلیت یک شیء در مأمور به به جزئیت و شرطیت منحصر نیست (خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۷۰) و قسم سومی نیز دارد که دخالت شیء در انطباق مأمور به است: ۱. گاهی خود شیء در مأمور به بوده و جزو آن است؛ ۲. گاهی خود شیء در مأمور به نیست؛ بلکه تقید به آن شیء در مأمور به بوده و شیء شرط مأمور به است؛ ۳. گاهی نه خود شیء و نه تقید آن در مأمور به نیست، اما عقل حکم می‌کند که غرض شارع بدون شیء تأمین نمی‌شود؛ یعنی به حکم عقل آن شیء شرط انطباق عنوان مأمور به بر فعل خارجی است (بروجردی، ۱۳۸۰، صص ۱۱۹-۱۲۰).

هدف از طرح این مقدمات، بیان این مطلب است که امر موضوعیت ندارد. از آنجا که احیای نفوس برای شارع اهمیت دارد و قرآن و روایات بر آن تأکید کرده‌اند و نیز اهدای عضو تنها راه احیا و از اسباب آن لحاظ می‌گردد و غرض شارع بدون اهدای عضو تأمین نمی‌شود؛ زیرا فرض این است که در صورت اهدانکردن عضو، نجات جان صورت نمی‌گیرد؛ بنابراین می‌توان گفت این عمل قطعاً مطلوب شارع و واجب کفائی است.

**ب) چگونگی علم پیدا کردن مکلف به مطلوب شارع:** مهم آن است که مکلف به مطلوب مولا علم پیدا کند و چگونگی علم پیدا کردن مکلف دو شکل محقق می‌شود:

۱. افعالی که طبق جعل عقلایی مطلوب شارع هستند؛ برای مثال گاهی مقیدبودن عمل به قصد قربت با توجه به رویه‌ه عقلی مشخص می‌شود و عقلاً قصد قربت را در یک عمل شرط می‌دانند که در این صورت لازم نیست خطابی از طرف شارع صادر شود تا قیدبودن قصد قربت را برساند و همین که منعی از طرف او صادر نشود، برای شرط دانستن قصد قربت کافی است.

۲. افعالی که طبق جعل شارع مطلوب شارع هستند؛ برای مثال تنها راه علم پیدا کردن به نماز، امر شارع است؛ یعنی نماز با کیفیتی که اسلام بدان امر کرده، در عرف وجود نداشته است و به همین دلیل عرف نمی‌داند نماز که مجموعه‌ای از افعال جوارحی و جوانحی است، به چه نحو مطلوب شارع است و باید توسط شارع بیان شود.

خلاصه اینکه اگر عقل راهی برای پی‌بردن به مطلوب داشته باشد، به امر شارع نیازی نیست و اگر عقل راهی برای پی‌بردن به مطلوب نداشته باشد، تنها می‌تواند از طریق امر شارع به مطلوب پی‌برد. مطلوبیت عرفی یک عمل نیز برای احراز مطلوب شارع کافی است و تنها به نهمی نشدن از سوی شارع نیاز است؛ پس اگر عملی امر نداشته باشد و مطلوبیت فعل عرفی باشد، کشف ملاک در مورد آن عمل وجود دارد و نهمی نکردن شارع کافی است؛ زیرا اهمیت امر تنها به جهت احراز مطلوبیت عمل نزد شارع است و خود عقل این را درک کرده است.

## نتیجه گیری

این پژوهش در پی ادله اعتبار و وجوب اهدای هر قسمتی از پیکر انسان به بیمار نیازمند است که باید دامنه و مرز آن مشخص شود. «مبانی» در این پژوهش یک مفهوم عام است و به معنای ادله اعتبار است و عضو، هر قسمتی از بدن مثل سلول، بافت و استخوان همراه با گوشت را شامل می‌شود. حکم اولیه اهدای عضو، اصل اباحه است؛ زیرا دلیلی بر حرمت وجود ندارد و عنوان ضرر بر هر نوع اهدای عضوی صادق نیست. در این پژوهش با استناد به آیات، روایات و مذاق شریعت که مبتنی بر متن و ظهور لفظی است و حجیت آن به حجیت ظواهر مستند است که امری عرفی و مستند آن سیره عقلاست، وجوب اهدای عضو ثابت شد. با نگاه به مجموع روایات‌ها همچون روایات یاری‌رساندن به مؤمنان، روایات حرمت ظلم کردن و ذلیل کردن مؤمن، روایات دفع ضرر از مؤمن، روایات‌های تقیه، روایات‌های قسم دروغ برای حفظ جان و مال خود و مؤمن، روایات شکافتن شکم مادر مرده برای خارج کردن جنین، روایات‌های نهی از اجابت‌نکردن مؤمن، همچنین با نگاهی به فقه حکومتی، حکم حکومتی و حکم عقل، اطمینان پیدا می‌شود که وجوب اهدای عضو در صورت اضطرار و ضرورت، جزو اراده تشریحی شارع است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## فهرست منابع

\* قرآن کریم

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۸ق). لسان العرب (ج ۱۵). بیروت: دار التراث العربی.
۲. اراکی، محسن. (۱۴۰۰ق). فقه نظام سیاسی اسلام (ج ۱). قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۳. اردبیلی، احمد بن محمد. (بی تا). زبدة البیان فی احکام القرآن. تهران: المكتبة الجعفرية لاحیاء الآثار الجعفرية.
۴. آزاد قزوینی، علی. (۱۳۷۳). المسائل المستحدثه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۵. اصغری، محسن؛ موسوی، سمیه. (۱۳۹۶). نظام حاکم بر قرارداد و آگذاری پیوند عضو در حقوق ایران. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجلد.
۶. اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم. (۱۴۰۴ق). الفصول الغریبة فی الاصول الفقهية. قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه.
۷. آصفی، محمد مهدی. (۱۳۸۱). پیوند اعضای مردگان مغزی. فقه اهل بیت (ع) (ج ۳۱، صص ۳-۴۴). مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
۸. آقابابایی، اسماعیل. (۱۳۸۶). پیوند اعضا از بیماران فوت شده و مرگ مغزی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۹. بحرانی، محمد سند. (۱۴۲۳ق). فقه الطب والتضخم النقدی. بیروت: مؤسسة ام القرى للتحقیق والنشر.
۱۰. بروجردی، حسین. (۱۳۸۰ق). نهاية الأصول. تهران: نشر تفکر.
۱۱. بهبهانی، محمدباقر. (۱۴۱۷ق). حاشیه مجمع الفائدة والبرهان. قم: مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهانی.
۱۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۸). ترمینولوژی حقوق. تهران: گنج دانش.

۱۳. حاتمی، علی اصغر؛ مسعودی، ندا. (۱۳۹۱). مبانی فقهی پیوند اعضا از مردگان مغزی و تحلیل ماده واحده راجع به پیوند اعضا مصوب ۱۳۷۹. فصلنامه پژوهش‌های حقوق خصوصی، ۱(۱)، صص ۱۰۶-۱۲۷.
۱۴. حبیبی، حسین. (۱۳۸۰). مجموعه مقالات مسایل مستحدثه پزشکی (ج ۱). قم: بوستان کتاب.
۱۵. حراملی، محمد بن حسن. (بی تا). وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة (ج ۱۲ و ۱۵ و ۱۶ و ۲۳). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۶. حسینی، سیدصادق. (۱۳۹۳). خرید و فروش و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۷. حکیم، محمد تقی بن محمد سعید. (۱۴۱۸ق). الأصول العامة فی الفقه المقارن (ج ۱). قم: مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.
۱۸. خرازی، سید محسن. (۱۳۷۶) زراعة الاعضاء. مجله فقه الاهل البيت علیهم السلام (ج ۱۹، صص ۶۰-۱۱۰). مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۱۹. خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (۱۴۰۹ق). کفایة الأصول. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۰. خراسانی، محمد کاظم بن حسین. (۱۴۲۹ق). درر الفوائد. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۱. خمینی، روح الله. (۱۴۲۰ق). رسائل العشره. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۲۲. خمینی، روح الله. (بی تا). تحرير الوسيله (ج ۱). قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم.
۲۳. خویی، ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). مصباح الفقاهه. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۲۴. دیلمی، ابو یعلی سلار. (۱۴۱۴ق). المراسم العلویه والاحکام النبویه. قم: معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام.
۲۵. رواسی، علی اصغر. (۱۳۸۸). آنا تومی انسانی. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
۲۶. ساجدی، فاطمه. (۱۳۹۹). واگذاری و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق. یزد: انتشارات سید علیزاده.
۲۷. سلطانی، محمد. (۱۳۹۶). اهدای جنین و قالب حقوقی آن. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۲۸. شریعتی، روح الله. (۱۳۹۴). قواعد فقه سیاسی. قم: پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی.



۲۹. شریف طبع، محمدیحیی (۱۴۰۱). مبانی فقهی و گستره و جوب اهدای عضو. (استاد راهنما: خالد غفوری الحسنی). رساله علمی سطح چهار، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه.
۳۰. شهید اول، محمد بن مکی. (بی تا). القواعد والفرائد (ج ۱، چاپ اول). قم: مکتبه المفید.
۳۱. صافی گلپایگانی، لطف الله. (۱۳۸۰). جامع الاحکام (ج ۱). قم: مؤسسه انتشارات حضرت معصومه علیها السلام.
۳۲. صدر، سید محمد باقر. (۱۴۳۰ق). دروس فی علم الاصول (ج ۲). بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۳۳. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیر القرآن (ج ۴). قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۴. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۴۱۵ق). مجمع البیان (ج ۳). بیروت: مؤسسه اعلمی.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۵۱ق). المسبوط (ج ۶). تهران: مکتبه المرتضویه.
۳۶. طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). التبیان (ج ۳). قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳۷. عاید الدیات، سمیره. (۱۹۹۹م). عملیات نقل وزرع الأعضاء البشرية بین الشرع والقانون (چاپ اول). عمان الاردن: مکتبه دارالثقافة للنشر والتوزیع.
۳۸. عباسی، محمود؛ کلهرنیا گلکار؛ میثم. (۱۳۹۲) مرگ مغزی، نه مرگ قطعی و نه حیات، وضعیتی خاص در پرتو تکنولوژی‌های نوین زیست پزشکی. فصلنامه حقوق پزشکی، ۲۴(۷)، صص ۴۷-۶۴.
۳۹. عبدالرحمن، عبدالمنعم محمود. (۱۴۱۹ق). معجم المصطلحات و الالفاظ الفقهیه (ج ۱). قاهره: دار الفضیله.
۴۰. علی دوست، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). فقه و مصلحت. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴۱. الغرة الداغی، عارف علی. (۲۰۱۲م). قضیه فقهیه فی نقل الاعضاء البشريه. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۴۲. قاسمی، محمدعلی. (۱۳۹۵). دانشنامه فقه پزشکی (ج ۱). قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.
۴۳. قاسمی، محمدعلی. (۱۳۹۹). آیات فقه پزشکی. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.

۴۴. قائینی، محمد. (۱۳۹۵). پژوهشی در مسائل فقه پزشکی. قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام.
۴۵. قرائتی، محسن. (۱۳۸۸). تفسیر نور (ج ۲). تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن.
۴۶. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۱ق). الفروع من الکافی (۲ و ۳ و ۴). بیروت: دار الصعب و دار التعارف.
۴۷. گلپایگانی، سیدمحمدرضا. (۱۴۰۹ق) مجمع المسائل (ج ۳، چاپ دوم). قم: دار القرآن الکریم.
۴۸. لاریجانی، باقر. (۱۳۸۴). پیوند اعضا (مباحث علمی، اخلاقی، حقوقی و فقهی). تهران: انتشارات برای فردا.
۴۹. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ق). مرآة العقول (ج ۹). تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۵۰. محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۳۷۲). مباحثی از اصول فقه (ج ۲). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۵۱. مرتضوی، سیدمحسن. (۱۳۹۴). پیوند اعضا و مرگ مغزی در آئینه فقه. مشهد: نسیم رضوان.
۵۲. مرکز اطلاعات و منابع اسلامی. (۱۳۸۹). فرهنگ نامه اصول فقه (ج ۱). قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۵۳. مسجدسرای، حمید؛ جباری، مصطفی. (۱۳۹۸). پیوند عضو یکی از محرّمات نکاح. فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ۱۵(۵۵)، صص ۱۶۳-۱۷۸.
۵۴. مشکانی، عباسعلی. (۱۴۰۰). در آمدی بر فلسفه فقه حکومتی. تهران: کتاب فردا.
۵۵. مظفر، محمدرضا. (۱۴۳۰ق). اصول الفقه (ج ۱). قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۵۶. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۷ق). استفتائات جدید مکارم (ج ۱). قم: مدرسه امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام.
۵۷. ملک افضل‌ی اردکانی. (۱۳۹۹). قاعده حفظ نظام. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۵۸. مؤمن قمی، محمد. (۱۳۷۲). کلمات سدیة فی مسائل جدیدة. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵۹. المیساوی، محمد الطاهر. (بی‌تا). مقدمه مقاصد الشریعه. بی‌جا.

۶۰. نائینی، محمدحسین. (۱۴۲۴ق). حکومت اسلامی درسنامه اندیشه سیاسی اسلام. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۶۱. نجفی، محمدحسن بن باقر. (۱۹۸۱م). جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام (ج ۱۶ و ۲۱ و ۴۳). بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۶۲. نظری توکلی، سعید. (۱۳۸۱). پیوند اعضا در فقه اسلامی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۶۳. واعظی، احمد. (۱۳۸۵). حکومت اسلامی درسنامه اندیشه سیاسی اسلام. قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
۶۴. وبگاه انجمن اهدای عضو ایرانیان. (۱۴۰۲). بخش آمار و اطلاعات اهدای عضو، بازیابی شده در آبان ۱۴۰۲ از:

<https://ehdcenter.ir/archive/article/2759553>



## References

\* Holy Quran

1. Abbasi, M., Kalthornia Golkar, M. (1392 AP) Brain Death, Neither Absolute Death nor Life: A Special Condition in Light of Modern Biomedical Technologies. *Medical Law*, 7(24), pp. 47-64. [In Persian]
2. Abdorrahman, A. (1419 AH). *Mu'jam al-Mustalahat wal-Alfaz al-Fiqhiyah* (Vol. 1). Cairo: Dar al-Fazilah. [In Arabic]
3. Al-Gharrah al-Daghi, A. A. (2012). *Al-Qaziya al-Fiqhiyyah fi Naql al-A'zah al-Bashariyyah*. Beirut: Dar al-Kotob al-ilmiyah. [In Arabic]
4. Alidoust, A. (1388 AP). *Fiqh and Benefit*. Qom: Research Institute for Islamic Culture and Thought. [In Persian]
5. Al-Meisawi, M. T. (n.d.). *Introduction to the purposes of Sharia*. n.p. [In Arabic]
6. Aqababaei, I. (1386 AP). *Organ Transplantation from Deceased Patients and Brain Death*. Qom: Islamic Sciences and Culture Research Institute. [In Persian]
7. Araki, M. (1400 AH). *Jurisprudence of the Islamic Political System* (Vol. 1). Qom: Majma' al-Fikr al-Islami. [In Persian]
8. Ardebili, A. (n.d.). *Zobdat al-Bayan fi Ahkam al-Quran*. Tehran: Al-Maktabah al-Ja'fariyyah li-Ahyaa al-Athar al-Ja'fariyyah. [In Arabic]
9. Asefi, M. M. (1381 AP). Pioneering brain dead organ transplantation. *Fiqh Aal al-Bayt*, 31, pp. 3-44. [In Persian]
10. Asghari, M., & Mousavi, S. (1396 AP). *The Legal System Governing Organ Transplantation Contracts in Iran*. Tehran: Majd Scientific and Cultural Assembly. [In Persian]
11. Ayyad al-Dayyat, S. (1999). *Operations of Human Organ Transplantation between Sharia and Law* (1<sup>st</sup> ed. ). Jordan: Maktabat Dar al-Thaqafa lil-Nashr wal-Tawzi'. [In Arabic]
12. Azad Qazvini, A. (1373 AP). *Al-Masa'il al-Mustahdathah*. Qom: Islamic Propagation Office. [In Arabic]
13. Bahbahani, M. B. (1417 AH). *Hashiyat Majma al-Faidah wa al-Borhan*. Qom: Institute of al-Alamah al-Mujaddid al-Wahid al-Bahbahani. [In Arabic]

14. Bahrani, M. S. (1423 AH). *Fiqh al-Tibb wa al-Tadkhim al-Naqdi*. Beirut: Ma'had Umm al-Qura li al-Tahqiq wa al-Nashr. [In Arabic]
15. Boroujerdi, H. (1380 AH). *Nahayat al-Usul*. Tehran: Tafakkor. [In Arabic]
16. Deylami, A. (1414 AH). *Al-Mara'sim al-'Alawiyah wa al-Ahkam al-Nabawiyah*. Qom: Cultural Deputy of the International Ahl al-Bayt Assembly. [In Arabic]
17. Golpaygani, S. M. R. (1409 AH). *Majma' al-Masail* (2<sup>nd</sup> ed., Vol. 3). Qom: Dar al-Quran al-Karim. [In Arabic]
18. Habibi, H. (1380 AP). *Collection of Articles on Medical Ethics* (Vol. 1). Qom: Bustan Ketab. [In Persian]
19. Hakim, M. T. (1418 AH). *Al-Usul al-'Amah fi al-Fiqh al-Muqaran* (Vol. 1). Qom: World Assembly of Ahl al-Bayt. [In Arabic]
20. Hatami, A. A., & Masoudi, N. (1391 AP). Jurisprudential Foundations of Organ Transplantation from Brain-Dead Individuals and Analysis of Article One Regarding Organ Transplantation Approved in 1379. *Private Law Research*, 1(1), pp.106-127. [In Persian]
21. Hosseini, S. S. (1393 AP). *Buying, Selling, and Organ Transplantation from the Perspective of Jurisprudence and Law*. Tehran: Scientific and Cultural Publications Company. [In Persian]
22. Hosseini, S. S. (1393 AP). *Buying, Selling, and Organ Transplantation from the Perspective of Jurisprudence and Law*. Tehran: Scientific and Cultural Publications Company. [In Persian]
23. Hurr Amili, M. H. (n.d.). *Wasa'il al-Shi'a ila Tahsil Masail al-Shari'ah* (Vols. 12, 15, 16, & 23). Beirut: Dar al-Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic]
24. Ibn Manzur, M. (1408 AH). *Lisan al-Arab* (Vol. 15). Beirut: Dar al- al-Turath al-Arabi. [In Arabic]
25. Iranian Organ Donation Association website. (1402 AP). *Organ Donation Statistics and Information section*. Retrieved from: <https://ehdacenter.ir/archive/article/2759553>
26. Isfahani, M. H. (1404 AH). *Al-Fusul al-Ghurawiyah fi al-Usul al-Fiqhiyyah*. Qom: Dar Ihya al-Ulum al-Islamiyyah. [In Arabic]
27. Islamic Information and Resources Center. (1389 AP). *Principles of*

- Jurisprudence Encyclopedia* (Vol. 1). Qom: Islamic Sciences and Culture Research Institute. [In Persian]
28. Jafari Langaroudi, M. J. (1378 AP). *Terminology of Law*. Tehran: Ganj-e-Danesh. [In Persian]
29. Kharrazi, S. M. (1376 AP). Zira al-Aaza. *Fiqh al-Ahl al-Bayt*, 19, pp. 60-110. [In Arabic]
30. Khoei, A. (1422 AH). *Mesbah al-Fiqhah*. Qom: nstitution for the Revival of the Works of Imam Khoei. [In Arabic]
31. Khomeini, S. R. (1420 AH). *Rasa'el al-'Asharah*. Tehran: Institute for the Publication and Distribution of Imam Khomeini's Works. [In Arabic]
32. Khomeini, S. R. (n.d.). *Tahreer al-Wasilah* (Vol. 1). Qom: Dar al-'Ilm. [In Arabic]
33. Khorasani, M. K. (1409 AH). *Kifayat al-usul*. Qom: Aal al-Bayt. [In Arabic]
34. Khorasani, M. K. (1429 AH). *Durar al-Fawa'id*. Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance Publications. [In Arabic]
35. Kulayni, M. (1401 AH). *Al-Furugh' min al-Kafi* (Vols. 2, 3, & 4). Beirut: Dar al-Sa'ab and Dar al-Ta'aruf. [In Arabic]
36. Larijani, B. (1384 AP). *Organ Transplantation (Scientific, Ethical, Legal, and Jurisprudential Aspects)*. Tehran: Barāye Fardā. [In Persian]
37. Majlisi, M. T. (1404 AH). *Mar'ah al-'Uqul* (Vol. 9). Tehran: Dar al-Kotob A-Islamiyah. [In Arabic]
38. Makarem Shirazi, N. (1427 AH). *New Fatwas of Makarem* (Vol. 1). Qom: Imam Ali ibn Abi Talib Seminary. [In Persian]
39. Malek Afzali Ardakani. (1399 AP). *The principle of preserving the system*. Qom: Institute of Islamic Culture and Thought. [In Persian]
40. Masjedsaraei, H., & Jabbari, M. (1398 AP). Organ Transplantation as One of the Prohibited Acts in Marriage. *Islamic Jurisprudence and Law Research*, 15(55), pp. 163-178. [In Persian]
41. Meshkani, A. (1400 AP). *An introduction to the philosophy of governmental jurisprudence*. Tehran: Ketab Farda. [In Persian]
42. Mo'men Qomi, M. (1372 AP). *Kalāmāt-e Sadeedeh fi Masa'il-e Jadeedeh*. Qom: Islamic Publications Office of the Society of Teachers of the Qom

Seminary. [In Arabic]

43. Mortazavi, S. M. (1394 AP). *Organ Transplantation and Brain Death in the Mirror of Jurisprudence*. Mashhad: Nasim-e Razvan. [In Persian]
44. Mortazavi, S. M. (1394 AP). *Organ transplantation and brain death in the mirror of jurisprudence*. Mashhad: Nasim-e Razvan. [In Persian]
45. Mozaffar, M. R. (1430 AH). *Principles of Jurisprudence* (Vol. 1). Qom: Islamic Publication Institute. [In Arabic]
46. Muhaqqiq Damad, S. M. (1372 AP). *Topics in the Principles of Jurisprudence* (Vol. 2). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Persian]
47. Naini, M. H. (1424 AH). *Islamic Government in the curriculum of Islamic political thought*. Qom: Qom Seminary Management Center. [In Persian]
48. Najafi, M. H. (1981). *Jawahir al-kalam fi sharh shara'i' al-islam* (Vols. 16, 21 & 43). Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic]
49. Nazari Tovakoli, S. (1381 AP). *Organ transplantation in Islamic jurisprudence*. Mashhad: Astan Quds Razavi Research Foundation. [In Persian]
50. Nazaritavakoli, S. (1381 AP). *Organ Transplantation in Islamic Jurisprudence*. Mashhad: Astan Quds Razavi Research Foundation. [In Persian]
51. Qaeini, M. (1395 AP). *Research on Issues of Medical Jurisprudence*. Qom: Markaz-e Fiqhiye Aeme Athar. [In Persian]
52. Qasemi, M. A. (1395 AP). *Encyclopedia of Medical Jurisprudence* (Vol. 1). Qom: Center for the Jurisprudence of the Infallible Imams. [In Persian]
53. Qasemi, M. A. (1399 AP). *Verses of Medical Jurisprudence*. Qom: Center for the Jurisprudence of the Infallible Imams. [In Persian]
54. Qeraati, M. (1388 AP). *Tafsir-e Noor* (Vol. 2). Tehran: Center for Cultural Lessons from the Quran. [In Persian]
55. Ravasi, A. A. (1388 AP). *Human Anatomy*. Tehran: Payam-e Noor University Publications. [In Persian]
56. Sadr, S. M. B. (1430 AH). *Doroos fi 'Ilm al-Usul* (Vol. 2). Beirut: Dar al-Ta'aruf lil-Matbuat. [In Arabic]
57. Safi Golpaygani, L. (1380 AP). *Jame al-Ahkam* (Vol. 1). Qom: Publication

- Institution of Hazrat Masoumeh. [In Arabic]
58. Sajedi, F. (1399 AP). *Organ Donation and Transplantation from the Perspective of Jurisprudence and Law*. Yazd: Seyyed Alizadeh. [In Persian]
59. Shahid Awal, M. (n.d.). *Al-Qawa'id wal-Fara'id* (1<sup>st</sup> ed., Vol. 1). Qom: Maktabat al-Mufid. [In Arabic]
60. Shariati, R. (1394 AP). *Principles of Political Jurisprudence*. Qom: Institute for Cultural and Islamic Studies. [In Persian]
61. Shariftab, M. Y. (1401 AH). *Foundations of Jurisprudence and the Scope of Organ Donation Obligation* (Supervisor: K. Ghafari Al-Hasani). Scientific Level Four Thesis, Hawza Management Center. [In Persian]
62. Soltanieh, M. (1396 AP). *Donation of Embryos and Its Legal Framework*. Tehran: Majd Scientific and Cultural Assembly. [In Persian]
63. Tabarsi, F. (1415 AH). *Majma' al-Bayan* (Vol. 3). Beirut: Aalami. [In Arabic]
64. Tabatabaei, S. M. H. (1417 AH). *Al-Mizan fi Tafsir al-Quran* (Vol. 4). Qom: Islamic Publication Office. [In Arabic]
65. Tusi, M. (1409 AH). *Al-Tebyan* (Vol. 3). Qom: Maktab al-A'lame al-Islami. [In Arabic]
66. Tusi, M. (1351 AH). *Al-Mabsut* (Vol. 6). Tehran: Maktabat al-Mortazawiyah. [In Arabic]
67. Va'ez, A. (1385 AP). *Islamic Government in the curriculum of Islamic political thought*. Qom: Qom Seminary Management Center. [In Persian]

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی